

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

دهم آذر پنجاه و هشت

استاد مسعود ریاضی

روشی درست برای ایجاد وحدت فکری بین انسانها: (علت اختلاف)

با اینکه می دانیم هستی واحد است و یکتای بی همتاست، کره زمین ذره ای از هستی بی منتهاست. انسانها با مکانیسم مخصوص از عناصر و مواد طبیعت در زمین متولد می شوند و نیازهای جسمی و روحی آنها یکی است، راه کمالی را که می پیمایند، یکتاست و هدف غایی و نهایی همه انسانها واحد است، پس این اختلاف از کجاست، که موجب دشمنی و کشمکشهای خونین بین قبایل انسانی شده است؟ مگر انسانها اعضای یک خانواده نیستند؟

من در این مقاله دو علت اساسی برای این اختلافات اقوام انسانی معرفی می کنم.

الف- اختلاف مکانیسم مغزها و استعدادها از نظر نسبت در صد و میزان ظرفیت می باشد. یکی مطلبی را زودتر درک می کند و دیگری دیرتر، و همین موجب اختلاف نظر بین آن دو نفر می شود. در زمان واحد همه افراد بشر یک ذوق و نظر و سلیقه ندارند، زیرا ظرفیت مغزی و استعدادهایشان نابرابر است.

ب- اختلاف منطق یعنی زبان عقیده افراد است، که شاید این اختلاف منطق نیز ناشی از همان علت اول یعنی اختلاف ظرفیت و مکانیسم مغزها باشد. علت اول را نمی توان از بین برد، تا معلول آن که اختلاف اقوام انسانی است، از بین برود. اما برای ایجاد اتحاد و رفع تفرقه، می توان منطق مردم را روی مسائل مختلف یکی کرد.

منطق چیست؟ راه به کار بردن عقل است، در شناخت پدیده های جهان. چگونه تفکر کنیم؟ چگونه بررسی نماییم؟ چگونه بسنجیم؟ چگونه نتیجه گیری کنیم؟

هر علمی و فلسفه ای، منطقی مخصوص به خودش دارد؟ مثلا منطق علوم ریاضی مستقل است و نمی توان با آن طبیعیات را بررسی کرد. منطق شیمی با منطق فیزیک فرق بسیار دارد. اشتباه نسل تحصیل کرده ما در این کشور این است، که می خواهند همه مسائل عالم را با منطق فیزیک بسنجند، اشتباه دوم، اینکه پیروان هر علمی می خواهند همه مسائل جهان را با منطق علم خود بسنجند، که البته نتیجه بررسی آنها درست از آب در نمی آید.

همین طور است، مسائل اجتماعی و سیاسی که پیروان هر مذهب و مکتبی می خواهند آنها را با منطق مخصوص بخود بسنجند، زیرا مذهب و کتاب یا مکتب خود را حقیقت و وسیله سنجش حقایق می دانند و این غلط است. اینجاست که علت اختلاف مکتبها و خصومت پیروان آنها روشن می شود. برای ایجاد تفاهم صحیح بین انسانها، اول باید زبان آنها را یکی کرد، مقصودم از زبان، زبان فکری یعنی منطق است.

باز هم ناچارم برگردم و توضیحی بدهم. یک آدم اقتصادی یا پول پرست همه چیز را با پول می سنجد، غافل است که پول منطق همه چیز نیست. یک فیزیکیان همه مسائل جهانی را می خواهد با منطق فیزیک بررسی کند و این اشتباه محض است، مسائل روحی و الهیات را که به او عرضه می کنند، می گوید این امور با منطق فیزیک سازگار نیست. این آدم دو اشتباه می کند:

اول- نمی داند فیزیک علمی خاص است و شامل همه علوم جهان نیست.

دوم- نمی داند فیزیکی که تحصیل کرده، در شناخت جهان هنوز قدم اول را برنداشته و در ابتدای راه است.

فیزیک در طبیعت نهایت ندارد و علم فیزیک بشر قسمت ناچیزی از فیزیک طبیعت است. هر پدیده ای را در علمی خاص قرار بدهید که به آن مربوط باشد. یک بعدی نباشد، همه زاویه های دید را تنظیم کنید و آن پدیده را با منطق مخصوص به خودش بررسی نمایید تا حقیقت آن را دریابید. در مقاله ارزش معرفت و وسایل سنجش حقیقت، گفتیم که بشر در طول تاریخ به حقایق دست یافته و معلومات خود را بشرح زیر دسته بندی کرده است:

الف- پندارها و خرافات و اساطیر

ب- فلسفه های اشراق و مشا

ج- علوم تجربی و تکنولوژیکی و فیزیولوژیکی

د- عقاید ادیان و مذاهب

ه- عرفان و تصوف

و- حکمت الهی

در آن مقاله توضیح دادم برای شناخت هر پدیده ای باید به همه این مترها و مقیاسها مراجعه کرد و همانطور که برای تعیین مقدار طلای خالص یک شمش آن را به محک مخصوص خود می زنند، هر پدیده ای را به محک خودش بزیند و نقد کنید.

اصل ششم (و) یا حکمت الهی که دانش حقیقت است، برای نقد حقیقت هر مسئله ای کافی است، اما متاسفانه در اختیار همگان نیست. پس ناچار از بین آن شش ملاک و معیار، سه نوع آگاهی را انتخاب و به شما معرفی می کنم که آنها را بشناسید:

یک- فلسفه

دو- دین

سه- علم تجربی

اگر هر پدیده ای مورد تأیید همه فلسفه ها و ادیان و مذاهب جهان و علوم تجربی و فیزیولوژیکی قرار گرفت، باید آن را بدون تردید پذیرفت. اما در وقت اختلاف و تعارض بین این سه دسته، برای آگاهی، انسان باید روی یک مسئله بخصوص توقف کند، یا با تامل و آهسته گام برداشته و در پذیرش احتیاط نماید.

اگر از من بپرسید، در وقت تعارض و اختلاف نظر بین دانش و دین و فلسفه تکلیف انسان چیست؟ می گویم، به علوم تجربی متمسک بشوید. با اینکه می دانم علوم تجربی عمق مسائل را نمی بیند و بررسیهای آن سطحی است، ولی در اینگونه موارد چراغ دانش را در تاریکی های زندگی فرا راه خود قرار بدهید، زیرا آنچه را که علوم تجربی بشناسد و تأیید کند، واقعیت است و جنبه علمی پیدا خواهد کرد، زیرا در آزمایشگاه ثابت شده است. اما نظرات دین و فلسفه صد در صد جنبه واقعیت عینی ندارد.

به این مثال توجه کنید، فلاسفه جهان از دوره ذیمغراطیس و قبل از آن، از زمان حکمای هفتگانه یونان عقیده مادی گری یعنی ماتریالیسم را شناخته بودند. آنها می گفتند، جهان یکپارچه از ذرات اتمی مادی که قابل تجزیه نیست، تشکیل شده است و روح و شعور در ماده وجود ندارد. نظریه دیالکتیک بعدها به ماتریالیسم اضافه شد. دیالکتیک معتقد به حرکت آنی و پی در پی در ماده می باشد. البته پاره ای از فیلسوفان یونان دیالکتیک را شناخته بودند، اما بر اثبات آن دلیلی نداشتند. ولی ماتریالیسم را فلاسفه بصورت نظریه قبول کرده بودند، اما مکتبی خاص روی نظریه مادی تشکیل نشده بود.

اگر گفتید چرا تا عصر هگل یعنی قرن هجدهم این فلسفه در دنیا طرفدار جدی نداشت و مکتبی خاص به عنوان مکتب مادی تشکیل نشده بود؟ علتش این بود که علم و تجربه آزمایش هنوز نظر فلاسفه مادی را تأیید نکرده بود، از طرف دیگر دین و فلسفه با هم تعارض داشتند و در موضوع جهان بینی اختلاف بزرگی بین آنها بود. پس فلسفه مادی با سه عامل در اختلاف بود: الف- علوم تجربی ب- فلسفه الهی و ایده آلیسم پ- دین و مذهب

لذا فلاسفه مادی نمی توانستند با جرات و شهامت نظریه خود را به صورت مکتبی اجتماعی یا روشی علمی به جامعه ارائه نمایند. در اواخر قرن هجدهم، کارل مارکس این جرات را پیدا کرد و از دل فلسفه هگل، که یک نوع ماتریالیسم دیالکتیک تلطیف شده بود، عقیده ماتریالیسم دیالکتیک حاد خود را بیرون کشید و به جهان ارائه داد.

علتش این بود که عوامل مخالف او ضعیف شده بودند، یعنی علوم جای فلسفه را گرفته و کلیسا و مذهب در مبارزه با دانشمندان شکست خورده بودند. پس فلسفه و دین نمی توانستند با فلسفه مادی مارکس مبارزه کنند و علوم تجربی و فیزیک زمان نیز در شناخت ماده و جهان، نظریه اتمیستها را که دو هزار و پانصد سال در دنیا سابقه داشت، به رسمیت شناخته بود.

این است که مکتب مارکسیسم با جهان بینی علمی قرن نوزدهم و ایدئولوژی اجتماعی ضد استعماری و اقتصاد سوسیالیسمی کارگری متناسب با زمان به عرض وجود پرداخت و در همان دوره اول رقیبان خود را از میدان بیرون راند.

لنین پیامبر نجات بخش توده ها در روسیه، مردانه قد برافراشت و مبارزه دویست ساله طبقاتی مردم روس را به پیروزی رساند. بعد از آن ملت چین فلسفه مارکس را پذیرفتند. ملتی که با چهل هزار سال سابقه حکومت و سلطنت، رژیم سوسیالیسمی کارگری را پیاده کردند. لذا مخالفین شکست خوردند و دین و فلسفه به گوشه ای خزیدند. اما در ابتدای قرن بیستم علوم تجربی پیشرفت کرد و ذره غیر قابل تجزیه را شکافت و اسم اتم را عوض کرد، زیرا دیگر این ذره را نمی شد اتم نامید.

در درون ذره اتمی خورشید ها طالع شدند، انرژی باشکوه و جلال پا به عرصه دانش و اندیشه بشر گذارد، در نتیجه دین و فلسفه الهی با کمک دانش تجربی جان گرفت و از بیغوله ها بیرون آمد. ایده آلیستها از نو زنده شدند و به میداناری پرداختند. چین و شوروی ناچار شدند که در جهان بینی و فلسفه مارکس تجدید نظر علمی کنند و در عصر ما انقلاب فرهنگی چین روی این انگیزه اتفاق افتاد. مائو انقلابی و روشنفکر، مکتب مارکس را در چین به صورت مائوایسم دوش به دوش علم جلو برد.

حتی در ایدئولوژی مارکسیسم تجدید نظر کرد و حقایق دنیای غرب را در چهارچوب دانش پذیرفت و از طعنه و مسخره مخالفین نهراستید و مخالفت خشکه مقدسه های کمونیست چین او را متزلزل نکرد. او مردی واقع بین و حقیقت جو بود و هر شخصیت انقلابی باید این طور باشد و دگماتیسم و خشک، فکر نکند. تکامل را بپذیرد و با زمان جلو برود، زیرا دانش در نقطه ای معین متوقف نمی شود. شوروی نمی خواهد بپذیرد، که ماتریالیسم دیالکتیک مارکس مرده است و باید ماتریالیسم دیالکتیک جدید را به عنوان اگزستانسیالیسم یا اصالت وجود پذیرفت.

ژان پل سارتر بعد از مارکس فیلسوفی است، که فلسفه جدیدی را بنیان گذارده است، که البته این فلسفه هم سابقه ای که ندارد. اگزستانسیالیسم و هیپیسم همان تصوف و عرفان و حکمت الهی و رفتار درویشی است، که عصاره ادیان و مذاهب می باشد و در مشرق زمین سابقه ای چندین هزار ساله دارد، اما با شکل علمی و متناسب با زمان همین است که سارتر بیان کرده است. سارتر وجود دنیای روح را پذیرفته، ولی برای اثبات روان انسان و بقای روان پس از مرگ دلیل علمی ندارد، لذا مکتب اگزستانسیالیسم توانسته به همه سوالات بشر و نیازهای وی پاسخ گوید.

امروز بدون اغراق و مبالغه و بی آنکه بخواهیم برای خودمان تبلیغ کنیم، برآستی اعلام می داریم:

«حکمت نوین که ستونهای استوار مکتب وحدت نوین جهانی بر اصول آن قرار دارند، به همه پرسشهای بشر و نیازهای جسمی و روحی او پاسخ علمی و منطقی می دهد. این بنده مسعود ریاضی کرمانشاهی که از سال چهل و هفت شمسی به عنوان سخنگو و مبلغ این مکتب جهانی انجام وظیفه می کنم، تا این لحظه در تماس با طبقات مختلف مردم هنوز به سوالی که پاسخ آن را قانع کننده نداده باشم، برخورد نکرده ام. پس صریحاً اعلام می کنم، که در این عصر پخش کننده و تابنده نور دانش و حکمت الهی در جهان، ما هستیم و بنیان گذار و رهنمون معظم وحدت، حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) معلم بلا معارض حقیقت جویان می باشد.»

در حکمت نوین، دین و فلسفه و دانش با هم تلفیق شده و راه بشر را روشن کرده، حقایق جدیدی را از راه علم لدن و کشف و الهام در زمینه های مختلف ارائه می دهد. وحدت ادیان و فلسفه ها و مکاتب گوناگون جهان، کار اساسی وحدت نوین جهانی است. خوشبختانه طی سالهای گذشته یعنی از سال بیست و شش شمسی که عقاید وحدت نوین جهانی به جهانیان اعلام شده، دانشمندان و روشنفکران بزرگ جهان، از نژادها و ملیتهای مختلف پیشنهاد نجات بخش رهنمون وحدت را استقبال کرده اند.

یقین دارم، سرنوشت جهان بنا به مشیت خداوند، به طرف صلح و وحدت و برقراری نظام واحد روحی جهانی پیش می رود و تکامل نسل انسان اقتضا دارد، که محیط سعادت درخشانده وحدت نوین جهانی در کره زمین استقرار یابد.

شما خوانندگان و پرتوجویان عزیز که سعادت رهروی راه راست و شکوهمند وحدت را یافته اید، به عظمت این راه و مکتب واقف هستید و باید با فراگیری حکمت نوین و تمرینات روحی، از روی دانش و تطهیر روحی و اخلاقی و با ایجاد صلح بین اعضای خانواده خود، در راه سعادت انسانها و برای ایفای این رسالت بزرگ الهی قدم بردارید. چه سعادت برای انسان بالاتر از آنکه اوقات خود را به کسب دانش و فضایل انسانی و خدمت به مردم در راه خدا بگذارد؟

خلاصه آنکه روش درست برای نزدیک کردن افکار عالم بشریت به یکدیگر و ایجاد وحدت ادیان و فلسفه ها این است، که دانش جدید و علوم یقینی تجربه ای در جهان گسترش پیدا کنند. متر و مقیاس همگان برای سنجیدن هر موضوع و پدیده ای و برای حقیقت معیارهای علوم مختلفه باشد.

در حقیقت، علم، منطق واحد جهانی و ترازوی سنجش حقایق خواهد شد. حتی اگر علوم نتوانند به باطن و ذرات اشیا و پدیده ها دست بیابند. در مقاله ای برای ایجاد وحدت دلها، عشق واحد جهانی را توصیه کردیم و در این مقاله علم را به عنوان منطق و وسیله وحدت افکار معرفی می کنیم، زیرا عشق، دلها را به یکدیگر پیوند می دهد و علم، عقلها و منطقها را به هم نزدیک می کند. پس دقیق ترین روش برای برقراری محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی و تشکیل جامعه ایده آل و مدینه فاضله در روی زمین، پخش مهر و محبت و امواج حیات بخش عشق و نشر و گسترش دانش است. امید است در این راه قدمهای بلندی بردارید تا کامیاب شوید.